

فضای سوم و پدیده فراملت در شهر - ناحیه‌های پسا استعماری

حسن افراخته*؛ استاد جغرافیا و برنامه‌ریزی روستایی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران.

پذیرش نهایی: ۱۳۹۵/۹/۲۲

دریافت مقاله: ۱۳۹۵/۴/۱۶

چکیده

فضا به عنوان یکی از واقعیت‌های جهان مادی، تاکنون اندیشه‌ورزی‌های پیرامون‌های را برانگیخته است. ادوارد سوچا در پس‌فضااندیشگی خود، برای فضا سه بعد برشمرده است: نخست "فضای فیزیکی"، دوم "فضای ذهنی" و سوم "فضای اجتماعی". فضای سوم، فضایی است که از طریق آن شهروندان با شکل-دهی حرکتی موسوم به "فراملت" از خواست‌های دولت به روشی ظریف امتناع می‌ورزند. در این مقاله، تلاش شده است تا پس از تبیین مفهوم "فضای سوم" و شرح مصادیقی از نواحی روستایی ایران، به بحث "فراملت" و چگونگی ارتباط آن با مقوله‌ی فضای سوم پرداخته شود که در این خصوص، حرکت فراملت حاصله از فضای سوم در شهر-ناحیه‌های پسااستعماری بمبئی، ژوهانسبورگ و سنگاپور نیز تحلیل شده است. گرچه "عقاید گروه‌های حاکم در هر عصری ایده حاکم است و گروهی که حکمرانی نیروی مادی جامعه را دارند، همزمان حاکم نیروهای فکری نیز هستند، اما در شهر-ناحیه‌های پسااستعماری، ایده‌های حاکم نه در رقابت آشکار با واقعیت متمرّد شهر-ناحیه پسااستعماری، بلکه با ظرافت خاص، خود را حاکم کرده است. در نتیجه فضای سومی ایجاد شده است که ماهیت متمرّدانه و پویای "فراملت" را نهفته دارد. سه فرم متفاوت فضای اجتماعی و فضای سوم سه شهر-ناحیه بمبئی، ژوهانسبورگ و سنگاپور مبین این است که شهروندان می‌توانند ساختارها را در راستای تضعیف، رفع و حذف محدودیت‌های تحمیلی، جهت-دهی کنند. در بمبئی این فضا خود را به صورت اختلاط، در ژوهانسبورگ در غالب فضای زیرزمینی و در سنگاپور با تمرّد زبانی نشان می‌دهد. از طریق فضای سوم، شهروندان امیال و خواست دولت‌ها را دور می‌زنند و منبع جنبشی موسوم به فراملت به ویژه در جایی هستند که رقابت آشکار با خواست قدرت حاکم به دلایل مختلف اجتماعی، اقتصادی و سیاسی میسر نیست.

واژگان کلیدی: فضای سوم، فراملت، ماهیت متمرّد، شهر-ناحیه‌های پسااستعماری.

(۱) مقدمه

هر انسانی با فضای نخست و دوم سرو کار دارد. فضای نخست فضای فیزیکی است؛ مثلاً در معرفی بازار به عنوان بخشی از فضا از دید فضای نخست، پراکندگی جغرافیایی بازار در ناحیه مشخص می‌شود به همین قیاس، وقتی موقعیت جغرافیایی اهرام ثلاثه مصر و اشکال آن در نقشه جغرافیایی نمایش داده می‌شود، به این معنی است که بررسی در قلمرو فضای نخست صورت می‌گیرد. در کشور مراکش، حمام‌های سنتی در سراسر کشور (از نظر جغرافیایی) پراکنده‌اند که به آسانی قابل دید و از منظر فیزیکی قابل شناسایی است و در قلمرو فضای نخست جای می‌گیرد؛ در بررسی‌های جغرافیایی، اینگونه فضاها اغلب با مکان و فضای نسبی معرفی می‌شود (فرید، ۱۳۷۹: ۷۳-۶۹). این دیدگاه، فضای مطلق را دارای کیفیت عینی، واقعی، مشخص و طبیعی می‌داند و فضای نسبی را فضایی می‌شناسد که به طور مداوم در اثر نیازهای اجتماعی، اقتصادی و شرایط تکنولوژیک، از نظر وسعت و فرم تغییر می‌یابد (شکوئی، ۱۳۷۵: ۲۸۶).

دولفوس فضای روستایی را فضایی معرفی می‌کند که در آن دهکده‌ها واقع شده‌اند و ظهور آن در سیاره زمین به عصر انقلاب نوسنگی می‌رسد. از نظر ایشان، فضای شهری آن بخش از فضا است که به وسیله شهرها به اشغال درآمده است (دولفوس، ۱۳۶۹: ۱۰۰-۱۱۰). برخی معتقدند که فضا را می‌توان با روش‌های آماری و فنون سنجش از دور تحلیل کرد (علیجانی، ۱۳۹۴: ۱۴-۱)، یعنی جغرافیدان مشخص می‌کند که "چه چیزی" و "چقدر"، در "کجا" قرار گرفته است و بعد آن را با "آمار زیستی"، مثلاً به کمک رگرسیون، به اصطلاح "تحلیل" می‌کند. همه فضاهای مزبور در قلمرو فضای نخست بوده و می‌تواند فضای اقلیدسی خوانده شود.

فضای دوم، مفهوم‌سازی فضای نخست است؛ در مورد مثال‌های مذکور، فضای دوم بازار، آن را به عنوان مکانی می‌بیند که در آنجا کالا خرید و فروش می‌شود؛ در مورد اهرام ثلاثه، فضای دوم توریست‌های بسیار و سکنه مصر را نشان می‌دهد که در ناحیه هستند؛ روابط مردم با یکدیگر و احساسات نهفته در آن این فضا را کامل می‌کند و در مثال حمام‌های سنتی مراکش، در مفهوم فضای دوم، حمام جایی است که مردم می‌آیند تا خودشان را تمیز کنند (بشویند)؛ این چگونگی مفهوم‌سازی پدیده است. البته هدف اصلی ایجاد حمام امروز چندان به کار گرفته نمی‌شود زیرا امروزه هر کسی دوش خصوصی خود را در منزل دارد ولی هدف اولیه حمام، شستشوی بدن بوده است (Atkinson, 1996 & Moles, 2008: 1-17).

فضایی که به وسیله جغرافیدانان نوگرا از جمله " لوفر"^۱ معرفی می‌شود، فراتر از فضای نخست و دوم است، از نظر لوفر، فضای اجتماعی رابطه‌ای اجتماعی است؛ فضای اجتماعی تنها با طبیعت (اقلیم و توپوگرافی) یا تاریخ و فرهنگ قابل تبیین نیست؛ چراکه نیروهای مولد، میانجی‌گرهای برگرفته از دانش، ایدئولوژی با منطق خاص خود و نیز رابطه مالکیت و روابط اجتماعی نیز در تولید فضا نقش دارند (ترکمه، ۱۳۶۶: ۲۶). فضای اجتماعی تولیدی اجتماعی است. فضا به طور بنیادین، همبسته واقعیت اجتماعی است. این بدان معنی است که فضا فی‌نفسه نمی‌تواند نقطه معرفت‌شناختی آغازین باشد، فضا فی‌نفسه وجود ندارد، فضا تولید می‌شود (لوفر، ۱۳۹۴: ۶۵). فضا و مفاهیم فضایی که توسط مارکس به عنوان نیروی تولید معرفی می‌شود، در ردیف فضای اجتماعی جای می‌گیرد که بر اساس آن، کسی که مالکیت فضا را در دست دارد، قدرت سازماندهی و نظارت بر فعالیت‌هایی را نیز خواهد داشت که می‌تواند و باید در فضا انجام شود (ژیلنیتس، ۱۳۹۳: ۲۴).

ادوارد سوجا^۲ فضا را به سه بعد فضای نخست یا فضای فیزیکی؛ فضای دوم یا فضای ذهنی و فضای سوم^۳ یا فضای اجتماعی تقسیم می‌کند و از نظر او فضای سوم، دارای اهمیت راهبردی است، فضای جامع، فضای بازنمایی زنده و فضایی است که از طریق آن می‌توان همه فضاها را همزمان شناخت، فهمید و تغییر داد. از این رو، ایشان، فضای سوم را به عنوان جایگزینی برای فضای دوگانه یا اشکال مادی و ساخت ذهنی و با دیدی متفاوت پیشنهاد می‌کند (Soja, 1996: 70-82) که در آن، شهروندان ساختارها را جهت‌دهی کرده و به خدمت می‌گیرند؛ فضای سوم خود را با اشکال مختلف اولین و دومین فضای شهر سازگار می‌سازد؛ فضای سوم، جهان زندگی ذهنی و واقعی تجربیات است؛ فضایی که از طریق آن شهروندان با شکل دهی حرکتی موسوم به "فراملت"^۴ از خواست‌های دولت به روشی ظریف امتناع می‌ورزند.

با توجه به مثال‌های یاد شده در رابطه با فضای نخست و دوم، باید یادآوری کرد که با نگاه به بازار از نقطه نظر فضای سوم، بازار به عنوان مکانی دیده می‌شود که مردم برای اجتماعی کردن، بحث و خرید تولیدات محلی جمع می‌شوند؛ آنها به این مکان با اجتماعی کردن معنی می‌دهند و هر فردی به صورتی آن را تجربه می‌کند. در مثال اهرام ثلاثه مصر، وقتی به فضای سوم نگاه شود، سیستم کاری مردمی دیده می‌شود که با هم زندگی می‌کنند، دارای شناخت و روش مشترکی از درک جهان هستند. احساسات مردم با ناحیه و روش درک جهان به وسیله‌ی توریست‌ها و ساکنان مصر ترکیب شده است؛ و بالاخره، حمام‌های سنتی مراکش، از نقطه نظر فضای سوم، چیزی بیش از ترکیب فضای

¹ Henry Lefebvre

² Edward Soja

³ Third Space

⁴ Transnation

اول و دوم است. این حمام مخصوص زنان است؛ مکانی برای ازدواج آنها، حفظ ارتباطات اجتماعی و مباحثه است؛ این حمام‌ها به ویژه برای زنان اهمیت بسیار دارد به این دلیل که در داخل حمام مرد به هیچ وجه قدرت ندارد که استثنایی در دنیای عرب است (Atkinson, 1996 & Moles, 2008:1-17). مفهوم "شهر - ناحیه" دارای سابقه طولانی در دیدگاه‌های علمی و سیاستی است. به‌رغم سابقه طولانی، تعریف واحدی از این مفهوم وجود ندارد اما به طور وسیعی، این واژه از روابط شهر و پیرامون آن سخن می‌گوید. همه تعاریفی که در ۵۰ سال اخیر برای تعریف و ترسیم "شهر - ناحیه" در روش - شناسی‌های مختلف بیان شده است، در تعریف "شهر - ناحیه" از دیدگاه شهر محور^۱ و نیز با استفاده از رویکرد اقتصاد محور^۲ اتفاق نظر دارد. مفهوم غالب شهر - ناحیه به عنوان یک ساختار تحلیلی، "فضای اقتصادی - عملکردی"^۳ است که در تعریف و ترسیم مرزهای ناحیه "شهری عملکردی" مورد استفاده قرار می‌گیرد (Davoudi, 2008). اساساً، «برنامه‌ریزی فضایی» در واحد اختصاصی شهر و بدون توجه به سکونتگاه‌های روستایی مرتبط، معنی ندارد؛ چراکه وظیفه برنامه‌ریزی فضایی نظم بخشی به روابط و عملکردهای فضایی از طریق سطح‌بندی سلسله مراتبی سکونتگاه‌های شهری و روستایی است (سعیدی، ۱۳۹۳). برنامه‌ریزی شهری و برنامه‌ریزی روستایی به طور انتزاعی هیچ وقت ره به جایی نبرده و نخواهد برد.

در مقاله حاضر سعی بر این است تا پس از بررسی مفهوم "فضای سوم" با مصادیقی از ایران و تشریح ویژگی‌های واژه "فراملت"، به تبیین رابطه بین فضای سوم و پدیده‌ی فراملت پرداخته شود. آنگاه حرکت فراملت حاصله از فضای سوم شهر - ناحیه‌های پسااستعماری بمبئی، ژوهانسبورگ و سنگاپور تجزیه و تحلیل می‌شود.

۲) معرفت‌شناسی فضای سوم

دیاگرام شماره ۱، تریالکتیک^۴ هستی‌شناسی را نشان می‌دهد. این دیاگرام، تصویر خامی از ماهیت هستی اجتماعی، از وجود انسان و نیز تحقق شناخت عملی و درک آن است؛ مدل ساده شده‌ای جهت شناخت جهان با استفاده از این هستی‌شناختی است. گرچه، ادعای هستی‌شناختی، تریالکتیک فضامندی^۵، تاریخ‌مندی^۶ و اجتماعی بودن^۷ (واژه‌های خلاصه شده برای تولید اجتماعی فضا، زمان و

^۱ Urban-centric view

^۲ Economically driven approach

^۳ Functional economic space

^۴ تریالکتیک واژه‌ای متشکل از دیالکتیک (اجتماعی) و فضا است.

^۵ Spatiality

^۶ Historicity

^۷ Sociality

و بودن در جهان) در تمام سطوح شکل‌گیری شناخت، از هستی‌شناختی تا معرفت‌شناختی، ساخت تئوری، تحلیل تجربی و فعالیت‌های اجتماعی به کار برده می‌شود، ولی حداقل در قرن گذشته در تمام این سطوح، تصور دوجانبه‌ای^۱ در مورد روابط پویای بین ساخت^۲ تاریخی بودن و ماهیت^۳ فعالیت‌های اجتماعی یا اجتماعی بودن وجود داشته است. در بحث تولید فضا و در دوئیت تعاملی "تاریخی بودن" و "اجتماعی بودن" هستی، در فلسفه غرب، تاریخ‌نگاری^۴ و نظریه‌های اجتماعی، تأکیدی روی فضا‌مندی بوده است (Soja, 1996: 70-82).

تریالکتیک "بودن" به عنوان روابط بین تاریخی بودن و اجتماعی بودن، در کنار خود "فضا‌مندی" را دارد که به عنوان انعکاس، ظرف، محیط و یا محدودیت نهایی روی رفتار انسانی و فعالیت‌های اجتماعی اثر می‌گذارد. به نظر لوفر، تاریخی بودن - اجتماعی بودن یا خیلی ساده، ارتباط تاریخ - جامعه اغلب به شکل زوج معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی فراگیر، مفهوم‌سازی شده است. لوفر، دوآلیسم را به صورت واژه دیگری‌سازی کرد و در چنین کاری یک هستی‌شناسی اجتماعی بازسازی نمود که در آن حداقل به دو صورت فضا‌مندی مورد توجه قرار گرفت: از طریق آنچه که "دیالکتیک اجتماعی - فضایی"^۵ نامیده شد و نیز از طریق فعل و انفعالات پیچیده بین فضا و زمان، ساخت جغرافیای تاریخی یا تاریخ جغرافیایی^۶ (همان منبع).

در دیالکتیک اجتماعی، فضایی، دو واژه اجتماعی و فضایی بدون امتیاز پیشین و به طور متقابل عمل می‌کنند که "اجتماعی بودن" به طور پیچیده‌ای "فضا‌مندی" تولید می‌کند و برعکس. بر اساس چنین منطق تریالکتیکی، تاریخ‌مندی و فضا‌مندی یا به طور خیلی معمول، تاریخ و جغرافی در یک روابط همزمان و پیچیده‌ای درهم تنیده‌اند که زمینه دیگری از پرس‌وجو و تفسیر را در "فضا-زمان یا دیالکتیک جغرافیایی" به دست می‌دهد. از این رو، تریالکتیک "بودن" سه زمینه هستی‌شناختی علمی ایجاد می‌کند، چیزی که تا مدت‌ها واحد و به صورت "تاریخی بودن - اجتماعی بودن" بوده است. بنابر این، سه مورد تریالکتیک هستی‌شناختی (تاریخی بودن، اجتماعی بودن و فضایی بودن) همدیگر را در بر می‌گیرد که هیچ یک از آنها به تنهایی و در انزوا و مجزا از یکدیگر، قابل درک نیست (همان منبع).

ادعای فضا‌مندی، تاریخی بودن و اجتماعی بودن زندگی جهانی انسانی را قابل تفسیر می‌سازد و همزمان بینش قوی برای درک تولید فضای زندگی ایجاد می‌کند. در این مفهوم است که تریالکتیک

¹ double illusion

² Making

³ Constitution

⁴ Historiography

⁵ Spatiality-sociality

⁶ Spatiality-Historicity

لوفر انتقاد عمیق و شاید غیرمستقیمی از مکتب تاریخی^۱ دارد و معتقد است که این مکتب با تکیه محض روی تاریخ‌مندی در تفسیر جهان، محدودیت زیادی در تولید دانش ایجاد می‌کند؛ همچنین، در نیمه آخر قرن ۱۹، علوم اجتماعی لیبرال و سوسیالیسم علمی رادیکال، در تفسیر تحول و قدرت تکاملی خواست‌های اجتماعی و آگاهی‌های سیاسی (آزاد از محدودیت‌های فضایی یا محیطی) توجه بیش از حدی روی تاریخ‌مندی داشته‌اند (همان منبع).

همه بررسی‌ها در ماهیت فضای سوم با این تجدید ساختار هستی‌شناختی آغاز می‌شود، با این پیش فرض که "بودن"^۲ به طور همزمان تاریخی، اجتماعی و فضایی است. انسان همیشه وجودی تاریخی-اجتماعی-فضایی هست، به طور فعالی (انفرادی و جمعی) در ساخت و تولید تاریخی، جغرافیایی و اجتماعی مشارکت دارد.



شکل شماره (۱): تریالکتیک بودن

مأخذ: Soja, 1996: 70-82

دیاگرام شماره ۲، تریالکتیک فضا‌مندی، مفاهیم چندجنبه‌ای فضای سوم را به تصویر می‌کشد، در دیاگرام نخست، تأکید روی هستی‌شناختی وجودی (تشریح این که برای درک ما از وجود، به عنوان ماهیت اجتماعی، جهان باید به چه چیزی تشبیه شود) بود؛ در این دیاگرام، بحث خاص و تخصصی‌تر معرفت‌شناختی فضا (چگونه می‌توان شناخت واقعی و قابل عمل از فضا‌مندی وجودی به دست آورد)، مطرح می‌شود. حداقل در قرن گذشته تصور دوجانبه‌ای وجود داشت مبتنی بر اینکه مجموعه شناخت فضایی (علم فضایی) در بین دو معرفت متضاد، دو جنبه متفاوت تولید علم فضایی قابل

^۱ Historicism

^۲ Being

طبقه‌بندی است. تریالکتیک لوفر، این دوآلیسم را به آلترناتیو سومی، به راه‌های دیگر ساخت درک عملی فضا‌مندی زندگی اجتماعی فروکاست (Soja, 1996: 70-82).



شکل شماره (۲): تریالکتیک فضا‌مندی
مأخذ: Soja, 1996: 70-82

در دیاگرام ساده شده تریالکتیک فضا‌مندی، هر یک از واژه‌ها به طور مناسبی دو واژه دیگر را در بر می‌گیرد، گرچه هر یک به تنهایی و به طور تخصصی قابل مطالعه است. هیچ یک از سه شکل شناخت فضا‌مندی، برتری یا امتیاز هستی‌شناختی ندارند اما یک برتری راهبردی فضای سوم، به معنی مقابله با گرایش طولانی محدود کردن شناخت فضایی به معرفت‌شناسی فضای اول و فضای دوم و تئوری-سازی مرتبط به آنها وجود دارد. معرفت‌شناسی فضای نخست و شیوه تفکر این معرفت‌شناسی قرن‌ها بر مجموعه شناخت فضایی غلبه داشته است. این نوع معرفت‌شناسی می‌تواند به عنوان تمرکز توجه اصلی روی "رمز‌گشایی تحلیلی"^۱، آنچه که لوفر آن را عمل فضایی یا فضای قابل شناخت تجربی^۲ نامیده است، تعریف شود. یک فضا‌مندی مادی و "فیزیکی" که به طور مستقیم به روش تجربی قابل درک است: در موقعیت‌های مطلق و نسبی اشیاء و فعالیت‌ها، موقع‌ها و مقرها، در الگوی توزیع، طراحی‌ها و تفکیک گروه پدیده‌های مادی شده در سراسر فضاها و مکان‌ها، در جغرافیاهای قابل ترسیم و واقعی جهان زندگی ما که از فضای حسی و رفتاری (حباب‌ها) که به طور نامحسوس زندگی ما را احاطه کرده است، تا سازمان‌های فضایی پیچیده فعالیت‌های اجتماعی که فضای عمل ما در

¹ analytical deciphering

² Perceived Space

خانواده، محله، روستا، شهر، ناحیه، کشور، دولت، اقتصاد جهان و ژئوپولیتیک جهانی را تشکیل می‌دهد، متفاوت است (Soja, 1996:70-82).

معرفت‌شناسی فضای نخست، به واقعیت مادی برتری می‌دهد، فضای اشغال انسانی در سطح زمین، روابط بین جامعه و طبیعت، فن معماری ادبی و نتایج جغرافیای انسانی "محیط ساخته شده"، اغلب منابع ساده معین برای مجموعه شناخت فضایی نخست ارائه می‌دهد. از این رو، فضای نخست، معمولاً در دو سطح متفاوت بررسی می‌شود: یکی تشریح واقعی سطح ظاهری (تحلیل فضایی حالت درون‌زا) و دیگری، جستجوی تبیین روندهای فضایی در اساس برون‌زای اجتماعی، روان‌شناختی و بیوفیزیک. به عبارت خیلی ساده‌تر، فضای نخست فضایی است که از بالای یک آسمان‌خراش دیده می‌شود، آن نقشه و تقسیم‌بندی فضا است که چشم‌انداز وسیع و منطقی به دست می‌دهد.

با انتقاد معرفت‌شناختی و اندیشه‌ای رویکردهای فضای نخست، مرز بین شناخت فضای نخست و فضای دوم، مخصوصاً با اختلاط روش‌ها و ایده‌های پوزیتیویستی، ساختارگرایی، پساساختارگرایی، اگزیستانسیال، پدیدارشناسی و هرمنوتیک مبهم می‌شود. تحلیل‌گران فضای نخست اکنون، مکرر معرفت‌شناسی فضای دوم را در اهداف خود پذیرفته‌اند و مفسران فضای دوم نیز به طور خاصی پیگیری اشکال فضایی مادی واقعی را در قلمرو کار خود قرار داده‌اند. آنها فضای دوم را مفهوم‌سازی فضای نخست می‌دانند و به وسیله هنر، تبلیغ یا هر رسانه دیگری معرفی می‌شود (همان منبع).

با استفاده از عبارت لوفر، گاهی این دو دنیای معرفت‌شناختی در برابر هم و بر ضد هم عمل کرده‌اند ولی زمانی هر یک از این دو معرفت‌شناسی، دیگری را در بر گرفته و تغذیه می‌کند. به رغم این هم‌پوشانی، معرفت‌شناختی فضای دوم، به آسانی قابل تشخیص است زیرا بر تبیین فضای ذهنی-تصوری^۱ تأکید دارد، در تصور ضمنی که شناخت فضایی بیش از همه از طریق ابداع گفتمانی فضا و از طریق کار فضایی ذهنی تولید می‌شود. در ناب‌ترین شکل آن، فضای دوم به طور کامل اندیشه‌ای ساخته شده از پروژه‌ها در دنیای تجربی از جغرافیای ذهنی است. این به معنی آن نیست که واقعیت مادی وجود ندارد، فضای اول وجود ندارد، اما ارجح‌تر از شناخت این واقعیت مادی، فضای دوم به طور ضروری از طریق تفکر درک می‌شود، در چنین توانمندسازی ذهن، تبیین بیشتر بازتابی^۲، ذهنی^۳، درونگرا^۴، فلسفی^۵ و فردگرایانه^۶ می‌شود.

¹ conceived

² Reflexive

³ Subjective

⁴ introspective

⁵ philosophical

⁶ Individualized

فضای دوم تفسیر محلی هنرمند خلاق و آرشیوتکت استاد است، نمایش بصری یا عینی دنیا در تصویر نقشه ذهنی آنها؛ شهرنشین اتوپیاپی که در جستجوی عدالت اجتماعی و فضایی از طریق کاربرد ایده‌های بهتر، مصلحت و بهبود آموزش اجتماعی است؛ جغرافیدانان فلسفی، دنیا را از طریق قدرت بصری معرفت‌شناسی علمی یا تجسمات کانتی جغرافی، به عنوان روش تفکر تحلیل می‌کنند. نشانه-شناسان^۱ فضایی، فضای دوم را به عنوان فضای سمبلیک، دنیایی با اهمیت تفسیر عقلانی بازسازی می‌کنند؛ نظریه‌پردازان طراحی در جستجوی آنند که معنی فرم فضایی را در مفاهیم فشرده ذهنی (روحی) ارائه دهند. همچنین بحث‌های زیادی درباره ذات فضا وجود دارد که آیا فضا انتزاعی است یا واقعی، یک روش اندیشیدن یا یک واقعیت مادی است؟ در زمینه فضای دوم، نظیر فضای نخست، حداقل دو سطح ساخت نقشه ذهنی وجود دارد، که از نظر چشم انداز، یکی درونگرا و بومی و دیگری برون‌گرا و برون‌زا است (Soja, 1996:70-82).

رویکردهای درون‌زا یا بومی در شناخت فضای دوم، نقشه‌های ذهنی را برحسب جنسیت، نژاد و خطوط طبقاتی و با درخواست از افراد جهت ترسیم نقشه شهری که در آن زندگی می‌کنند، تدوین می‌سازد. تکنیک‌های مختلف در تصویر و نتایج نقشه‌های ذهنی ترکیبی بکار گرفته شده و آنگاه مقایسه می‌شود. با این روش‌ها، اغلب بینش‌های جالبی درباره فضا مندی انسانی تولید می‌شود اما این بینش‌ها با تفسیر ایدئالی ساده، پایان می‌یابد؛ از جمله این که نقشه‌های ذهنی مردها تشدید می‌شود، با جزئیات بیشتر و به طور نسبی واقعی است، در حالی که نقشه‌های ذهنی زنان خیلی فشرده و از نظر جزئیات شهری کمتر واقعی است، یا فقرا نقشه‌های ذهنی خیلی محلی شده در برابر ثروتمندان دارند (همان منبع). این مضمون با یافته‌های تحقیق بهفروز در مورد بررسی‌های ادراکی نیز همخوانی دارد (بهفروز، ۱۳۷۰).

رویکردهای بسیار پیشرفته و برون‌زا در فضای دوم یا به طور مستقیم از فلسفه ایدئالیستی مثل هگلیسم یا از آن چه ممکن است ایده‌آلیزه کردن معرفت‌شناختی نامیده شود، ناشی می‌شوند. لوفر، نگران برتری قدرت در این معرفت‌شناسی ایده‌آلیزه شده و علی، بود؛ او نمایش فضای دوم را ساخت "فضای غالب" نامید که فعالیت‌های فضایی و بازنمایی فضای زندگی کنترل می‌کند.

با نگاهی به سه دهه گذشته، تمرکز به ظاهر تهی قدرت معرفت‌شناسی و در "سلطه" جنبه تبیینی فضای دوم، مفاهیم زیادی می‌سازد. در اینجا، مانع قدرتمندی برای بازبینی خلاق فضا مندی بود، مانعی در تأکید مجدد تریالکتیکی فضایی در برخورد هستی‌شناسی با اجتماعی بودن و تاریخ-

^۱ نشانه شناسی = Semiologist

نشانه‌شناسی علمی است که به بررسی انواع نشانه‌ها، عوامل حاضر در فرایند تولید و مبادله و تعبیر آنها و نیز قواعد حاکم بر نشانه‌ها می‌پردازد. این رشته با سخنرانی‌های زبان‌شناس سوئیسی فردینان دو سوسور در دانشگاه ژنو آغاز شده است.

مندى بود، مانعى براى كوشش در برابر تمام اشكال تقليل گرايى فضايى و تجزيه علمى وجود داشت. برترى گسترده فلسفى آنچه كه مى تواند معرفت شناسى مدرنيستى ناميده شود، آنها را به مركز اساسى براى يك سرى از انتقادهائى (پست مدرنى، پساساختارگرايى، پساماركسيستى، پسااستعمارى) و انتقادهائى مربوط به فمينيستى مدرنيستى به طور خيلى كلى تبديل كرده است.

معرفت شناسى فضاي سوم از ساختار شكنى دلسوزانه و بازسازى اکتشافى دوئيت فضاي نخست و فضاي دوم ناشى مى شود. اين فضا، نه تنها براى انتقاد تفكرات مربوط به فضاي نخست و دوم، بلكه براى تقويت رويكردهائى آنها در شناخت فضايى با امكانات جديدى كه تاكنون در علوم فضايى سنتى اندیشه نشده، طراحي شده است (Soja, 1996: 70-82).

نقطه آغازين اين بازگشايى مجدد و اندیشه امكانات جديد عبارت از تغيير انگيزشى بازگشت از معرفت شناسى به هستى شناسى و مخصوصاً به تريالكتيك هستى شناختى (فضامندى، تاريخ مندى و اجتماعى بودن) است. اين عمل تجديد تعادل هستى شناسى، ترديد شديدى را نسبت به تمام معرفت شناسى هاى شكل گرفته، تمام روش هاى سنتى دانش جهان القاء مى كند. گفتمان هاى صريح پست مدرنيستى بسيارى نسبت به اين بحران هستى شناسى واكنش نشان داده اند ولى مسئله هستى شناسى جديدى معرفى نشده است.

اين فضامندسازى، قصد اوليه لوفر در توليد فضا بود، ولى چنين شناختى در ساختارى دائمى و معتبر در معرفت شناسى ها به دست نمى آيد، بلكه از طريق برآوردهائى عملى و نظرى مستمر و از طريق اصلاحات انتقادى پي گير حاصل مى شود كه در آن حركت به افق هاى جديد، هيچ وقت متوقف نمى شود. بر اين اساس اين بحث هستى شناسى فضا باز بوده و دائم در جستجوى حركت به امكانات جديد و افق هاى جديد است (Soja, 1996: 70-82).

از اين رو، مفهوم فضاي سوم در نگاه پست مدرنى تفكر جاي دارد و نتيجه اش هرگز نهايى نبوده بلكه بيشتر نقطه آغازى براى شناسايى است. فضاي سوم به طور مفرطى راه متفاوت نگرش، تفسير و اقدام براى تغيير فضامندى محتوای زندگى انساني است، جنبه سوم، نگرش جديد تفكر درباره فضا و فضامندى است. لوفر، فضاي سوم را با نام هاى متفاوتى نظير فضاي باز نمايى و يا فضاي زندگى¹ معرفى كرده است. فضاي سوم يك نام نيست، بلكه ايده است. فضاي سوم فضايى است كه انسان به آن معنى مى دهد. فضايى به طور سريع و مداوم در حال تغييرى كه زندگى در آن جريان دارد؛ آن تجربه زندگى است (همان منبع).

¹ Lived space

۲-۱) معرفت‌شناسی فضای سوم در نواحی روستایی ایران

در ایران مفهوم‌سازی فضای سوم با مرور مطالعات و طرح‌های روستایی قابل فهم و درک است. در این جا به دو مصداق فضای سوم در نواحی روستایی اشاره می‌شود که مبتنی بر عملکرد سکونتگاه‌ها و نواحی روستایی معرفی می‌شود. معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی علمی هریک از دو مصداق بر اساس عملکرد و نقش نواحی روستایی در تولید فضای سوم بر مبنای عملکرد نواحی روستایی در تاریخ یا بر مبنای تحولات جدید منتج از اجرای طرح‌های روستایی است.

نخست؛ اجرای طرح‌های روستایی به‌ویژه طرح‌های هادی روستایی علاوه بر ایجاد تحول و دگرگونی در دسترسی درون بافت روستا، محرومیت دسترسی سکونتگاه روستایی یا دسترسی به روستا را برطرف می‌سازد. بنا بر تجربیات سوچا در معرفی و شناخت فضای سوم، ایجاد این ساختار فیزیکی، فضای نخست تلقی می‌شود.

فضای دوم یا فضای ذهنی، جهت‌دهی ساختارهای سکونتگاه روستایی در پس برطرف شدن محرومیت دسترسی است. به عبارتی، شاکله به خدمت‌گیری فضاهای فیزیکی روستا، متأثر از برطرف شدن محرومیت دسترسی به تولید محصولات و کالاهایی که قابلیت عرضه سریع‌تری دارند یا بعضاً در پیرامون محور دسترسی، امکان عرضه می‌یابند، از سوی ساکنان روستا گرایش می‌یابد. این گرایش حاصل تفسیر تحول و قدرت تکاملی ذهنی ساکنان نواحی روستایی است که در عرصه‌های اقتصادی پدید می‌آید.

تغییر کاربری پیرامون محور دسترسی، از کاربری قدیم به کاربری‌های متنوع جدید متأثر از شکل‌گیری فضای ذهنی ساکنان روستاها، مبین فضای دوم یا فضای ذهنی در واکنش به پدیده راه و تولید فضای جدید است. تحول سکونتگاه روستایی متأثر از برطرف شدن محرومیت دسترسی، تغییر نگرش نسبت به روستا از سوی ساکنان سکونتگاه‌های پیرامون (شهری و روستایی) است و به طور طبیعی واکنش مجموعه‌ای از فعالان عرصه‌های اجتماعی و اقتصادی را به همراه دارد؛ فعالان می‌توانند مداخله‌کنندگان در نظام بازار شهری باشند که محصولات و فرآورده‌های روستایی برخوردار از دسترسی را با سهولت بیشتری دریافت کرده و در بازار عرضه می‌کنند، یا گروه‌هایی باشند که نسبت به ایجاد ارزش فضای فیزیکی یا فضای نخست و فضای ذهنی یا فضای دوم، واکنش نشان دهند و به تملک اراضی روستایی بپردازند که روند روبه رشد مضاعف دارد.

هریک از این واکنش‌های اجتماعی که می‌تواند سکونت موقت یا فراغتی در روستا را به همراه داشته باشد یا واکنش‌های اقتصادی که در اشاعه رشد قیمت زمین و مسکن روستا مؤثر باشد، درک

فضای اجتماعی- اقتصادی یا فضای سوم است که از سوی شهروندان یا ساکنان روستاهای پیرامون نسبت به رفع محرومیت دسترسی سکونتگاه روستایی صورت می‌گیرد.

تولید فضای نخست متأثر از ایجاد راه ارتباطی روستا، موجب شکل‌گیری فضای دوم یا فضای ذهنی در بین ساکنان روستا و به وجود آمدن فضای سوم، یا فضای اجتماعی- اقتصادی نسبت به روستا در بین شهروندان و روستائینان پیرامون است. در مثال نخست، گاهی کارکرد سکونتگاه روستایی و نحوه اشتغال و معیشت ساکنان روستا دگرگون شده و مسیر جدیدی فرا روی روستا قرار می‌گیرد.

دوم؛ پیرامون بسیاری از کلان‌شهرها و شهرهای بزرگ در ایران مصداق بارز دیگری از سه بعد فضای نخست، دوم و سومی است که از سوی سوجا مطرح و مطالعه شده است. این نواحی بیشتر از آن که ناحیه شهری شناخته شود، ناحیه روستایی هستند؛ در عین حال به عنوان ناحیه‌ای با مشخصات کامل ناحیه روستایی قابل درک و شناساندن نیستند. نواحی پیرامون شهرهای پرجمعیت در دوره‌های تاریخی، مشخصات بارز سکونتگاه روستایی داشته و در تعامل و ارتباط متعارف با شهر مرکزی، قابل تحلیل بوده‌اند؛ روابط متقابل شهر و روستا و تکامل سکونتگاه‌های روستایی در فرآیند ارتباطی دو سویه و عقلانی تفسیر می‌شده است.

در پی رشد بی‌رویه شهرها و افزایش جمعیت نواحی شهری، روستاهای پیراشهری به مکان‌هایی مبدل شده‌اند که از سوی مهاجران تسخیر شد. این مهاجران، جمعیت و گروه‌هایی هستند که قابلیت جذب در ساختار اجتماعی- اقتصادی نظام شهری را نداشته‌اند و به اجبار یا باز اندیشی ذهنی به پیرامون شهر رانده شدند. در این مثال، فضای فیزیکی سکونتگاه روستایی پیراشهری با مشخصات روستایی با بافت متراکم و درهم، اراضی زراعی و باغی با کشت تجاری مورد نیاز شهر، صنایع کوچک و اولیه پشتیبان شهر، عرصه‌های مسکونی- قومی همگرا، فضای نخست شمرده می‌شود. این فضا در فرآیند حرکات جمعیت شهروندانی که توان و قدرت جذب در ساختار اجتماعی و اقتصادی شهر مرکزی نداشته‌اند، به سرعت تصرف شده و پیرامون بافت قدیم، عرصه‌های جدید مسکونی و فاقد ساختار مناسب شکل می‌یابد. در بسیاری از موارد، تصرف جدید حاصل شکل‌گیری فضای ذهنی افرادی است که مهارت کافی اشتغال در اقتصاد شهری را نداشته یا از توان جذب در این ساختار برخوردار نبوده‌اند. فضای دوم در این مثال منتج از ذهن گروه‌هایی است که چگونگی اسکان و مکان سکونت نسبت به نواحی پیراشهری داشته‌اند. فرآیند رشد جمعیت در چنین نواحی روستایی موجبات شکل‌گیری حاشیه‌نشینی، مراکز سکونتی فقیر، اسکان غیررسمی و بعضاً شهرهایی که در نتیجه رشد روستاها شکل گرفتند و مورد توجه محققان و برنامه‌ریزان علوم جغرافیایی و اجتماعی شده است.

روند و جریان حرکات جمعیت در این فرآیند، نحوه و چگونگی رشد مکان‌ها و روستاهای پیراشهری، عوامل و نیروهای مؤثر در فرآیند توزیع نامناسب و نامتقارن جمعیت، پیامدهای اجتماعی و اقتصادی شکل‌گیری هسته‌های جمعیتی فاقد طرح و برنامه از جمله موضوعاتی است که درک آن از سوی برنامه‌ریزان شهری و روستایی به عنوان فضای سوم اجتماعی یا اقتصادی قابل تفسیر است. یادآوری می‌شود این عرصه‌ها از سوی گروه‌های مهاجر شهرهای کوچک و روستاها نیز تصرف شده و فضای اجتماعی یا فضای سوم چنین گروه‌های نیز شناخته می‌شود. از این رو، می‌توان گفت فضای نخست یا فضای فیزیکی پیرامون شهر با بافت متراکم و سنتی و بعدها عرصه‌های زیستی حاشیه‌ای فاقد طرح و برنامه قابل تشخیص و شناساندن است؛ فضای دوم، فضای ذهنی است که از سوی گروه‌های فاقد مهارت و توان به عنوان محل اسکان مجاور شهرها تشخیص داده شده است؛ و فضای سوم، فضای اجتماعی مناطق حاشیه‌نشین با مشخصات عرصه‌های اسکان غیررسمی، نواحی فقیرنشین و حلبی‌آباد است که از سوی برنامه‌ریزان معرفی و شناسانده می‌شود. بدیهی است دو نمونه از فضای سوم مورد مطالعه سوچا نیازمند مطالعه و بررسی عمیق‌تر و مذاقانه است که تحقیقات بیشتری می‌طلبند.

۳) مفهوم پدیده فراملت

واژه "فراملت"، حرکت مردم را در بین مرزهای جغرافیایی دولت-ملت و [تنها گاهی از این سوی به آن سوی مرزها] تشریح می‌کند؛ در عین حال پیرامون مرزهای محصور دولت به گونه‌ای در حرکت است که دولت را ابزار ناچیزی در شکل‌بندی مرزها می‌داند (Ashcroft, 2016). در جهان امروز، روابط به نسبت پایدار تسلط و فرمان‌برداری جای خود را به شرایط محرومیت و ناامنی پراکنده و ناپایدار می‌دهد که آشکارترین وجه آن، ظهور بی‌سابقه سیل پناهندگان و پناه جویان است. این شرایط به ساخت دیوارهای مرزی و حصارها منجر شده است. بر اساس تحقیقات "هاسنر و ویتنبرگ"، حدود ۵۱ مرز مستحکم بین کشورها از پایان جنگ جهانی دوم تاکنون ساخته شده است که حدود نیمی از آنها بین سال‌های ۲۰۰۰ و ۲۰۱۴ احداث گردیده است (Hassner & Wittenberg, 2009). در حالی که جریان مهیج مردم از این سوی به آن سوی مرزهای ملی موجب واکنش‌ها و جلب توجهات بسیار زیادی شده، لازم است به بی‌ثبات‌سازی عمیق و بی‌سابقه قدرت بی‌چون و چرای دولت-ملت توجه لازم معطوف گردد.

وقتی ملت^۱ از دولت^۲ تفکیک گردد، ایده «فراملت»^۳ ظاهر می‌شود. وقتی مرزهای سیاسی دولت برای شناسایی هویت کل شهروندان کشوری شکل می‌گیرد و آنان را در روابط با دیگر کشورها قرار می‌دهد، حرکت واقعی مردم در داخل کشور بیانگر جریان نیمه خودآگاهی است که دولت هرگز نمی‌تواند امید به کنترل آن داشته باشد. این حتی فراتر از تقسیمات قومی و فرهنگی گروه‌های داخلی کشورها نظیر کاتالونیا در اسپانیا و یا کردها در ترکیه و عراق است؛ از فعالیت متمرّدانه اقلیت‌های تحت ستم نیز فراتر است. مفهوم فراملت ارائه دهنده آرایش پایدار و اتحادی مشروط است که از هرگونه وابستگی و تعلق سیاسی بالاتر است. در همه کشورها استعداد بالقوه‌ای برای مقاومت در برابر دولت وجود دارد اما مفهوم فراملت بر شکل دقیق‌تر و ماهرانه‌تر عدم توافق و اختلاف رأی مبتنی است که در جریان زندگی عادی مردم اتفاق می‌افتد (Ashcroft, 2016). ایده فراملی بنای مرکز - پیرامون را از هم می‌گسلد. اگر مفهوم فراملت، فراتر از مرزهای جغرافیایی، سیاسی، اداری و حتی مرزهای پراوهم دولت، اعم از داخل یا خارج از مرزهای ملی متصور شود، پس می‌تواند به عنوان فضایی معرفی شود که در آن همه مرزهای مذکور می‌گسلد، وابستگی‌های ملی و فرهنگی لغو می‌شود، در آن دوگانگی مرکز - پیرامون، اعتماد به نفس ملی^۴ و غیره فسخ می‌گردد. بنابر این، مفهوم فراملت می‌تواند به عنوان نه تنها دیاسپورا^۵، بلکه فعل و انفعالات ریزوموار^۶ افراد در حال سفر در داخل و نیز بین کشورها تلقی گردد. فراملت، فضای یکدست^۷، مثل مقایسه بین پارچه بافته شده و نمد است. یک بافت کارخانه‌ای مرکب از اجزای درهم بافته عمودی و افقی (تار و پود) است؛ ولی نمد یک جامد انعطاف‌پذیر است حاصل درهم تنیدگی الیاف که بافته شده نیست؛ با حرکات مکرر غلتک، روی توده الیاف درست شده است. الیاف پیچیده است، بافته شده نیست؛ یکدست است بدون اینکه همگن باشد. محیط مناسب رشد برای این ماده غیر کارخانه‌ای رسانه‌های اجتماعی است که دولت‌ها می‌توانند کنترل ناچیزی روی آن داشته باشند (همان منبع).

با این وجود، فضای یکدست از فضای خط‌دار مجزا نیست. فضای یکدست در داخل و بین خطوط دولت در گردش بوده و جهت تجدید نظر پدیده حرکت فراملی^۸ فشار وارد می‌آورد. اگر به رفتاری‌ها و تعهد اروپای جنوبی که در حال حاضر توسط سیل پناه‌جویان ایجاد شده دقت شود، ممکن است چنین نتیجه گرفته شود: «این حرکت به طور یقین نشانه ماهیت در حال رشد فراملی مدرنیته است».

¹ Nation

² State

³ Transnation

⁴ National self

⁵ Diasporas

⁶ The rhizomatic interplay

⁷ Smooth

⁸ Transnational

اما در حقیقت حرکت مفرط پناهجویان و پناهندگان و افزایش مهاجرت به طور کلی، تأکیدی بر واقعیت در حال رشد "فراملت" است؛ زیرا این حرکت در حالی که از این سوی به آن سوی مرزها است، نمایش روشنی از "فضای یکدست" است؛ این حرکت در داخل در درون مرزها نیز جریان می‌یابد و به همین دلیل است که دولت-ملت‌ها این هجوم را با بیم و هراس نگاه می‌کنند؛ زیرا فراملت، در داخل دولت و نه تنها در فراسوی مرزها می‌چرخد. حرکت نامحدود می‌تواند تهدیدی برای جامعه مدنی باشد که به معنی تهدید دولت است.

بین "ساکنان"^۱ یعنی کسانی که در یک مکان به طور مشروط ساکن شده‌اند و شهروندان^۲ که در اقامت یا مهاجرت مختار هستند، تفاوت در حال رشدی وجود دارد. ساکنان، یعنی کسانی که مجاز نیستند به طور قانونی از این سوی به آن سوی مرزها حرکت کنند، بلکه تنها می‌توانند نسبت به شهروندان به روش‌های بسیار نا محسوسی پیرامون مرزهای فرهنگی و سیاسی دولت حرکت کنند؛ به علاوه، پناهندگان با این تفاوت روبرویند که آنها نه "ساکنان" یک مکان هستند و نه "شهروند"، بلکه آنها کاملاً تصادفی در حرکت هستند؛ بی‌ثباتی آنها، پایداری دولت-ملت را مشروط می‌سازد (Ashcroft, 2016).

۴) فضای سوم و فراملت

فضای اجتماعی محصولی اجتماعی است، تولید فضای اجتماعی را می‌توان در سه بعد یا فرآیند دارای ارتباطات درونی که روابط دیالکتیکی با یکدیگر دارند، تقسیم کرد:

الف، کردار فضایی^۳: این مفهوم مشخص کننده بعد مادی فعالیت و تعامل اجتماعی است. صفت "فضایی" به معنای تمرکز بر جنبه هم زمانی فعالیت‌ها است. می‌توان همچون شبکه‌های تعامل و ارتباط به همان سان که در زندگی روزمره (مانند ارتباط روزمره در محل سکونت یا محل کار) یا در فرآیند تولید (تولید و روابط مبادله) بروز می‌کند، بدان اندیشید؛

ب، بازنمایی فضا^۴: تصویری از فضا ارائه می‌دهد و بنابر این فضا را تعریف می‌کند. نقشه‌ها، طرح‌ها، اطلاعات تصاویر و علامت‌ها در زمره بازنمایی‌های فضا است. معماری و برنامه‌ریزی شهری، جغرافیا و علوم اجتماعی رشته‌هایی هستند که به صورت تخصصی با تولید چنین بازنمایی‌هایی سروکار دارد؛

^۱ Denizens

^۲ Citizens

^۳ Spatial practice

^۴ Space Representation

ج، فضاهای بازنمایی^۱: به بعد نمادین فضا می‌پردازد. بر این اساس، فضاهای بازنمایی راجع به خود فضاها نیستند، بلکه به چیز دیگری نظیر قدرتی برتر اشاره دارد. مثلاً از این نگاه، کلان‌شهر تنها لایه‌ای از ساختمان‌ها و کاربری‌ها نخواهد بود، بلکه فرآورده روابط قدرت، ثروت و دانش میان لایه‌های گوناگون سیاسی (حاکمان، مدیران میانی، مدیران پایینی)، اجتماعی (گروه‌های بالا دست، میان دست و پایین دست)، اقتصادی (سرمایه داران، تاجران، صنعت‌گران)، فرهنگی (نظیر دانشگاهیان و روشنفکران) و غیره خواهد بود (صادقی و دیگران، ۱۳۹۴: ۱۲-۲۸).

فضای اجتماعی ابتدا در بعد کردار فضایی همچون زنجیره درهم تنیده یا شبکه‌ای از فعالیت‌ها یا تعاملات که در جای خود بر بنیان مادی مشخصی (مرفولوژی، محیط ساخته شده) مبتنی هستند، ظاهر می‌شود. در درجه دوم، این کردار فضایی تعریف و به مثابه فضا مشخص شود و سپس بازنمایی-ای از فضا را تشکیل دهد. این بازنمایی به مثابه طرح یا چارچوب سازمان دهنده‌ای برای ارتباط عمل می‌کند که مسبب جهت‌گیری فضایی می‌شود و همزمان به صورت مشترک فعالیت را عینیت می‌بخشد؛ در جایگاه سوم، یک نظم مادی که بر این بستر ظهور می‌کند، می‌تواند خودش وسیله‌ای برای انتقال معنا شود (لوفر، ۱۳۹۴: ۸۳-۸۲).

از نظر بوردیو^۲، فضای اجتماعی، تنها تجمعی از افراد نیست، بلکه توزیعی از منافع یا آرایشی از مقام‌های اجتماعی متفاوت است. فضای اجتماعی دارای ساختی سلسله مراتبی بر پایه‌ی تمایزها و تفاوت‌ها است؛ جایی که در آن افراد یا گروه‌ها بر پایه‌ی نوع روابطشان با یکدیگر و بر پایه‌ی نوع تمایز و تفاوت و جایگاهی که در برابر هم دارند، موجودیت می‌یابند (Jensen, 2004: 35-75).

از نظر سوچا، فضای اجتماعی همان فضای سوم و دارای اهمیت راهبردی است؛ فضایی جامع، فضای بازنمایی زنده و فضایی که از طریق آن می‌توان همه فضاها را همزمان شناخت، فهمید و تغییر داد (لوفر، ۱۳۹۴: ۹۱). اگر فضای اجتماعی یا فضای سوم حاصل تفکیک و ناهماهنگی دولت و ملت یا ملت و قدرت حاکم و یا توزیع نامناسب منافع باشد، پدیده فراملت موجودیت می‌یابد. این حرکت جریانی نیمه خود آگاه، متمرّدانه، با آرایش پایدار و اتحاد مشروط برای مقاومت ظریف و ماهرانه در برابر دولت است که در جریان زندگی عادی مردم ایجاد می‌شود. این مفهوم فضایی است که هیچ مرز، وابستگی ملی و فرهنگی را به رسمیت نمی‌شناسد و اعتماد به نفس ملی را بی‌محتوا می‌سازد.

¹Representation Spaces

² Bourdieu

۵) شهر - ناحیه‌های پسااستعماری

شهر - ناحیه‌های پسااستعماری، اولین مرحله و جهان کوچک حرکت و اختلاط فرهنگی هستند که استعمار در مجموعه حرکت خود ایجاد کرده است. طبق نظر فیلیپ وگنر^۱، فکر و اندیشه ملت مدرن، بر روی تصورات و مفاهیمی ساخته شد که در اتوپیای داستانی مطرح و با اتوپیای توماس مور شروع شد. این اتوپیاهای ادیبانه، تجربه‌هایی در مورد اشکال خاص دولت - ملت و مرزهای آن بر حسب ویژگی‌های انحصاری، موقعیتی ارائه می‌داد. قبل از مور، اکثر اتوپیها شکل شهر داشتند؛ جمهوری پلاتو، فارماسیای هومر^۲ و شهر بیت المقدس که در قرون وسطی مرکز دنیا پنداشته می‌شدند، شکل شهر داشته‌اند. دستوپیاهای^۳ مدرن نیز شکل شهری داشته اند (Norozzi & Sebastian, 2012). از نظر وگنر، جوامع خیالی (اتوپیای روایتی) فرم و وسعت دولت - ملت را متأثر کرده، سبب شده تا دولت - ملت عامل و مکان هندسی بسیاری از سوابق و تاریخچه مدرنیته باشد.

اسطوره "کشور" به عنوان راه طبیعی زندگی (راه خاص زندگی ملت)، معمولاً با تعصب در برابر شهر - ناحیه، به ویژه شهر - ناحیه‌های پسااستعماری قرار می‌گیرد؛ در نتیجه، در این تضاد جهانی/محلی، تحرک مردم بر حسب دیاسپوراهای بین‌المللی قابل تحلیل است. سیاست قدرت امپراطوری و استراتژی‌های اجرایی آن نظیر اجیرسازی و بردگی، جنبش دو جانبه‌ای در جمعیت استعمارزده سبب شده است؛ حرکتی بازگشتی به شهر - ناحیه‌های امپراطوری و در امتداد مرزهای بین‌المللی آن که به وسیله ادارات استعماری ایجاد شده است. گسترش امپراطوری به گسترش استعمار زده منجر شده که موجب شتاب مهاجرت و افزایش شتابان جمعیت دیاسپورایی در سراسر دنیا در نیم قرن گذشته شده است. اما عامل بسیار مهم و ناشناخته در این حرکت فزاینده پسااستعماری، حرکت به سوی شهر - ناحیه‌های امپراطوری، حرکت این فضای بی‌ثبات و عجیب و غریب است که چندان ارتباطی با روند مدرنیته ندارد. شهر - ناحیه‌های پسااستعماری حرکت دیاسپورایی جمعیت را به نحو حادی به نمایش می‌گذارد؛ شهر - ناحیه در واقع مدل کوچک جریان جهانی مردم است که در اثنا و بعد از دوره امپریالیسم اروپایی تشدید شده است. در اغلب موارد شهر - ناحیه‌ها مقصد جمعیت انفجاری چنان ناگهانی هستند که به سرعت از خدمات پیشی می‌گیرد و موجب افزایش شدید حاشیه‌نشینی و ایجاد حاشیه فقر زده می‌شود (Ashcroft, 2016).

شهر - ناحیه‌های پسااستعماری نیز فقرای روستایی را جذب می‌کند؛ زیرا دارای حداکثر خدمات، استخدام بوده و به طور کلی ویژگی‌های مدرنیته را دارد؛ آنها منبع مدرنیزاسیون کشورند و در نتیجه،

¹ Phillip Wegner

² Plato, s republic- Homer, s Phaeacia

³ Destopias= مکان‌های خیالی که در آن بر عکس اتوپیا همه چیز ناخوشایند و بد است

چنین مدرنیته‌ای مرکز نابرابری‌ها نیز هست. وفور نسبی ظهور شهر - ناحیه‌های پسااستعماری، ترکیبی از روستا و شهر، یک بی‌نظمی الگوهای تولید ایجاد کرده که در سطح فیزیکی، به عنوان شکلی از اختلال عملکرد به نظر می‌رسد که منعکس کننده جنبه ناخوشایند سرمایه‌داری جهان سوم است یعنی حاشیه‌نشینی‌های ساخته شده از پارچه‌های کهنه، کاغذ، قوطی‌های حلبی که ساکنان آن زندگی را به گونه‌ای در حاشیه فضایی و اجتماعی شهرنشینی بر پا ساخته‌اند که تمرّد و بی‌نظمی از ویژگی‌های ذاتی آن است (Ashcroft, 2016).

یکی از روش‌های ایدئولوژیک در کنترل تمرّد و بی‌نظمی شهر، استفاده از اسطوره‌های ملی است که موضوعاتی نظیر شهروندی را مورد سوال قرار می‌دهد. نمونه کلاسیک آن اسطوره مادر هندی در زمینه مدیریت پارادوکس ضرورت مدرنیته و روستایی سنتی است. فیلمی که این اسطوره را بنیاد نهاده، در بمبئی تولید شده و مفهوم بهارات (مادر هندی) عبارت از بحث فراگیر وحدت شهر و روستا است. اما اگر اسطوره ناسیونالیستی موضوعی چون "ملی" را مورد سوال قرار دهد، ماهیت تمرّد و ریزوم‌وار شهر، به طور مداوم عملکرد ایدئولوژیک آن اسطوره را مختل می‌کند. بنا به ادعای مارکس، که "عقاید گروه‌های حاکم در هر عصری ایده حاکم است، گروهی که حکمرانی نیروی مادی جامعه را دارند، همزمان حاکم نیروهای فکری نیز هستند" (Marx & Engels, 2004, 64)، در شهر-ناحیه‌های پسااستعماری، ایده‌های حاکم در هر جایی پذیرفته شده است اما این ایده‌ها نه در رقابت آشکار با واقعیت تمرّد شهر - ناحیه پسااستعماری، بلکه با ظرافت خاص، خود را حاکم کرده است. در نتیجه فضای سومی ایجاد می‌شود که ماهیت تمرّدانه و پویای "فراملت" را نهفته دارد.

۱-۵) فضای سوم در شهر - ناحیه بمبئی

شهر - ناحیه‌های پسااستعماری به مثابه مراکزی تأسیس شده‌اند که استعمارگران مازاد اقتصادی آنجا را به خود اختصاص می‌دادند؛ شکی نیست که استعمار مسئول نابرابری‌های تمام نواحی و در برخی قاره‌ها به درجه‌ای بی‌نهایت بوده‌اند اما جریانات آزاد جاری شهر - ناحیه‌هایی نظیر بمبئی، قدرت و گسترش گزینه‌ای همچون اقتصاد سیاه را نشان می‌دهد که به عنوان نتیجه جذب سریع یک دیاسپورای داخلی، خود را نشان داده است. توجیه واقعیت مفرط، شکننده و چند لایه شهر - ناحیه‌ای نظیر بمبئی به جای تحلیل اجتماعی بر اساس تفسیری ادیبانه و ذهنی میسر است. همانگونه که مور می‌گوید (Nayar, 2010, 143):

«بمبئی از زمان ایجاد آن مرکز بوده است: فرزند حرام‌زاده عروسی پرتغال و انگلیس و هنوز خیلی هندی است. در بمبئی تمام هندی‌ها اختلاط و ادغام می‌شوند. در

بمبئی همچنین تمام هندی‌ها آنچه را که هندی نیست، می‌بینند. آنچه که از سراسر دریای سیاه (سیاه پوستان) آمده و در رگ‌های ما جریان یافته است، هر چیزی در شمال بمبئی، از شمال هند است و هر چیزی در جنوب، از جنوب هند است، در شرق، هندی‌های شرقی و در غرب، دنیای غرب نهفته است. بمبئی مرکز است. تمام رودها به دریای انسانی آن جریان می‌یابد، اقیانوسی از داستان هست که همه ما راویان آن بوده‌ایم.»

این "دریای داستان" ممکن است به خوبی به قلب دمدمی مزاج این پدیده حیرت‌آور نسبت به هر نوع تحلیل اجتماعی نزدیک‌تر باشد. بمبئی دوگانگی ملی/جهانی را با تأسیس خودش به عنوان فضای آستانه‌ای (سرحدی) بین آنها شکسته است. بمبئی شهر - ناحیه‌ای دیاسپوریک است، مهاجران آن هیچ وقت کشور را ترک نکردند. با در نظر گرفتن چندین جنبه حرکت جهانی مردم، بمبئی می‌تواند یک مطالعه موردی از چندین مسئله بزرگتر باشد: ظهور "فراملت" در حال حرکت در داخل و پیرامون ساختار دولت، تعدد مدرنیته، توسعه نوآورانه هنر پسااستعماری و ادبیات پسااستعماری. اینها ممکن است به عنوان تشکیلات اتوپیا دیده شوند که در کنار تقسیم عمیق گروهی، تفکیک زنان و افزایش حاشیه‌ای شدن گروه‌های وسیع مردم به چشم می‌خورد (Ashcroft, 2016).

بمبئی‌های متفاوت، بمبئی داستان نویسان، شاعران و فیلم‌سازان همه تصورات متفاوتی از افراد بسیار دارند، اما همه آنها در مفهومی از ویژگی‌های گسترده پسااستعماری به عنوان عصاره ماهیت رادیکالی ترکیبی شهر - ناحیه و افراد آن وفاق نظر دارند. اختلاط^۱ مترادف با ذهنیت پسااستعماری است که به طور جد در بمبئی وجود دارد زیرا بمبئی فضای حرکت و جنبش است؛ کلکسیون است؛ تراکم و روابط متقابل است؛ اختلاط؛ اسطوره اختلاط نژادی، تصور عالی بمبئی است که آن را از تقسیم بندی زبانی که ملت هند را می‌سازد، متمایز می‌کند. اختلاط راهی برای تجدید نظر از مفهوم ذهنیت خود باز کرده است که در زبان بمبئی، بمباییا، که ترکیبی از هندی با ماراتی، گجراتی، انگلیسی و زبان عامیانه است (همان منبع).

بمبئی به وسیله آزادی در دسر آفرین آن مشخص می‌شود: عدم شناسایی روستا و کشور منجر به پذیرش تفاوت و تنوع، تحمل و تداخل شده است اما این ترکیب جهان وطنی بی‌پروا، خود را در تضاد با دو نیروی ساختاری می‌یابد: دولت - ملت از یک طرف و در مورد بمبئی بنیادگرایی مذهبی و قومی

¹ Chuntification

از سوی دیگر. اما، همزمان وحشت از بنیادگرایی هندو تحت "شیو سنا"^۱ وجود دارد، بنیادگرایی که به هویت بمبئی حمله کرده، به عنوان نیرویی مستمر عمل کرده است. برای ملت بمبئی، قدرت و حساسیت مذهبی دو شکل ستم سیاسی ارائه می‌دهد؛ "شیو سنا" و شورش شهری سال ۱۹۹۲ که به شکلی ظالمانه برای همیشه ناحیه را تغییر داد. اگر این مفهوم گسترش یابد، دو مانع بسیار بزرگ برای باز بودن جهان وطنی می‌توان دید که به طور کلی عبارتند از: دولت، با اشکال مختلف ستم ساختاری آن و قومیت با وسواس سخت اجتماعی سمبولیک آن. شهر-ناحیه بمبئی با تنوع زبانی، فرهنگی، کاست و گروه، مثال کاملی از فضای یک دست "فراملت" برخاسته از فضای سوم است. برای درک اهمیت این فضای یکدست، بررسی ادبیات رایج شهر، با تمرکز فراوان، پیچیدگی و قابلیت سازگاری بی-پایان آن در برابر ساختار سلطه‌گر دولت و قطعیت بی‌فکر بنیادگرایی نیاز اساسی است (Ashcroft, 2016).

۲-۵) فضای سوم در شهر - ناحیه ژوهانسبورگ

ژوهانسبورگ به عنوان غول اقتصادی آفریقا، مهاجران سراسر قاره را جذب کرده است. روابط بد و متمرکز شهر - ناحیه‌های پسااستعماری و اسطوره‌های ملی، به ویژه هنگامی که یک ماشین دولتی سفید، ملت سیاه را کنترل می‌کند، بسیار اهمیت دارد. ژوهانسبورگ، به عنوان شهر تولید طلا تأسیس شده است. ژوهانسبورگ علت وجودی دیگری، جز کشف طلا در سال ۱۸۸۰ ندارد. این ویژگی تهیه طلا به این معنی است که ژوهانسبورگ جمعیت شهری متنوع و مختلطی دارد چون مرکزیت اقتصادی آن، مهاجران را از سراسر آفریقا در محل این شهر جذب کرده است. سال ۱۸۹۲ یک زندان به وسیله جمهوری آفریقای کروگر^۲ ساخته شد و در سال ۱۸۹۹ به وسیله افزایش برج و باروها گسترش یافت و به یک قلعه تبدیل شد. قلعه به عنوان یک سنگر در برابر تاخت و تاز انگلستان در اثنای جنگ آفریقای جنوبی (۱۸۹۹-۱۹۰۲) مورد استفاده قرار گرفت اما هیچ وقت یک نقش حیاتی نظامی بازی نکرد. وقتی که زندان در سال ۱۹۸۳ بسته شد، مقر آن، سال‌ها متروکه رها شد تا اینکه در سال ۱۹۹۶، قضاات دادگاه تازه تأسیس قانون اساسی اعلام کرد که این مقر به مسکن قضاات دادگاه تبدیل می‌شود.

^۱ (Shiv Sena) ال تاکرا بنیانگذار حزب شین سنای هند از احزاب راستگرای مدافع حقوق هندوها است. این سیاستمدار پرکار در سال ۱۹۶۶ میلادی حزب راستگرای شیو سنا را به عنوان جنبش مدافع حقوق مردم ماراتی تأسیس کرد. ماراتی‌ها ادعا می‌کنند ورود خیل انبوه مهاجران از سایر بخش‌های هند به بمبئی و شهرهای دیگر، هویت این گروه را تهدید می‌کند.

^۲ Paul Kruger, s. Zuide- Afrikansch republic=ZAR

دادگاه قانون اساسی خود یک نماد تردید آزادی کشور از آپارتاید و استیلای کنگره ملی آفریقا^۱ است. ساخت و ساز در مقر بدنام شماره چهار زندان، بحث ساخت مجدد و اصلاح را نمادسازی کرده است. این اهداف اتوپایی یک ساختمان اختصاص داده شده به خدمت ایدئولوژی ملی، تنش بین ایدئولوژی کارل مانهایم و اتوپیا را که حل نشده بود، تنظیم کرد. دادگاه قانون اساسی به عنوان سمبل آزادی معرفی می‌شود که نمی‌تواند از واقعیت عملکرد آن بگریزد، به هر حال امیدی برای خدمت به دستگاه قدرت ملی است. فضا در خدمت به ایدئولوژی دولت ساخته می‌شود، در حالی که حفظ عنصر اتوپیا آن طور که ارنست بلوچ^۲ می‌گوید: "یک حضور متناقض در تمام ایدئولوژی‌ها است".

این تضاد در ماهیت متضاد و هیجانی شهر- ناحیه وجود دارد. تئوریسین مشهور تئوری‌های فضایی، هنری لوفر بیان می‌کند کیفیت ذهنی فضا آن را برای تحول به وسیله آنانی باز می‌کند که قدرت دستگاه شهری را در اختیار دارند. طرح‌ها و برنامه‌های تحمیل شده از بالا به وسیله مخالفت جامعه محلی و به شکل طرح‌های مخالف و پروژه‌های مخالف خنثی و شکست می‌خورند و فضای به ارث رسیده دوباره تفسیر شده و به منظور دیگری به کار گرفته می‌شود. لوفر بحث می‌کند که تمام شهروندان حقی در شهر دارند. حقی متفاوت و فضای دوباره به تفسیر کشیده شده، اساسی برای تحول آن است: "تغییر زندگی، تغییر فضا، تغییر زندگی است". این به طور منظمی به کارکرد "فراملت" و وضعیت شهر- ناحیه به عنوان پویاترین مکان آن باز می‌گردد (Ashcroft, 2016). تجربه قابل شناخت و ادراک، دنیای زندگی واقعی و خیالی، هیجانانگیز، اتفاقات و انتخاب‌های سیاسی که به لحاظ وجودی به وسیله روابط متقابل زیبا، خلاق، غامض و پیچیده بین کانون و پیرامون شکل داده می‌شوند، فضای سوم شهر-ناحیه را تشکیل می‌دهد. در اینجا، عصاره و فشرده، فضای مفهومی و تحول (فضایی) شناخت در عمل (فضایی) در زمینه توسعه نامتوازن (فضایی) قدرت، بیانگر فضای سوم ژوهانسبورگ است که محرک فعل و انفعالات ثابتی بین مرکز و پیرامون است.

دو رمان اخیر آفریقای جنوبی، باغ وحش (Beukes, 2010) و خواهر-خواهر (Zadok, 2013) بیانگر آن است که روابط متقابل ریزوموار نژادها، گروه‌ها و جنسیت‌ها، پیرامون و در زیر ساختارهای اجتماعی و فضایی شهر می‌چرخد و شهر را به‌عنوان فضای رقابتی و سیستم زیرزمینی پیچیده به تصویر می‌کشند. آنها پویایی شورش و متمرد حاشیه‌ها را آشکار می‌سازند، هر دو رمان یک جسارت علمی، تخیلی از لایه‌های پنهان شهر ارائه می‌دهند و سیال بودن، حرکت و پیچیدگی شهر پسا استعماری را آشکار می‌کنند.

¹ ANC

² Ernst Bloch

داستان شهر باغ وحش، ژوهانسبورگ تصور می‌کند که در آن افرادی که مرتکب جرمی شده‌اند، به طور جادویی به حیوانی متصل‌اند و آنهایی که چنین مجازات شده‌اند، "حیوانی شده" نامیده می‌شوند. در این داستان، شهر به طرز آشکاری غیرفعال و به باغ وحش تشبیه شده است. شخصیت اصلی داستان، زین زی^۱ روزنامه نگار قدیمی و معتاد بهبود یافته‌ای است که به دلیل قتل برادرش "حیوانی شده" بود؛ او زمانی در بین سفیدپوستان زندگی می‌کرد ولی اکنون در حومه‌های فقر زده سیاه "هیل برو"، زندگی می‌کند که به دلیل جمعیت زیاد "حیوانی شده"، پناهنده و محروم، با نام مستعار "شهر باغ وحش" شناخته می‌شود. زین زی می‌کوشد بدهی مالی خود به دلال تریاک را از طریق پولی بپردازد که به دلیل مهارت خاص یافتن اشیای گم شده و نیز توانایی نویسندگی خود (با تهیه پیش نویس ایمیل‌های تقلبی) از مردم می‌گیرد. شهر باغ وحش با وفور آپارتمان‌ها، فضاهای فرار آتش، پیاده‌روها و راه‌های تخلیه فاضلاب‌های سطحی و تونل‌های زیرزمینی مشخص می‌شود و تمام این سطوح به نوبه خود لایه‌هایی تاریخی هستند. فضاهای زیرزمینی شهر اهمیت بسیار دارد زیرا بیانگر ابعاد زیرزمین دولت-ملت است؛ فضاهایی هستند که در آن فراملت حرکت می‌کند و بودن خود را نشان می‌دهد؛ زه‌کش‌های زیرزمینی و تونل‌ها در مفهوم فضای سوم اهمیت دارد؛ این جهت یاب-های تاریخی عمودی و زیرزمینی است که جنبش معروف جمعیت ملی را مشخص می‌کند (Ashcroft, 2016). شهر باغ وحش بعد آشکار پیچیدگی تنوع گونه‌ها را در یک محیط پسااستعماری دارد، وضعیتی که در آن آفریقایی‌ها به عنوان چیزی کمتر از انسان نگریسته می‌شوند.

۳-۵) فضای سوم در شهر - ناحیه سنگاپور

مردم سنگاپور خودشان را در مخرم‌های بر خلاف هر شهر-ناحیه پسااستعماری دیگری به‌جز هنگ کنگ می‌بینند. به علاوه این دو دولت-شهر به این منظور ساخته شده‌اند که به عنوان قطب استراتژیک و اقتصادی منحصر به فرد جمعیت خود عمل کنند؛ با اسطوره ملت رقابت کنند با متولیان رژیم جدید و با کوشش‌های پیچیده روی زبان و دید آنها که در آینده ایجاد می‌شود، رقابت کنند. سنگاپور یک اختراع استعماری است، یک روستای ماهیگیری بنیان نهاده شده که یک قطب با عظمت برای گسترش امپراطوری در سراسر جهان باشد. این واقعیت بسیاری از شهر-ناحیه‌های استعماری است ولی دیگر شهر-ناحیه‌های استعماری چنان آشکارا به عنوان مرکز اقتصاد جهانی دیده نشده‌اند و این مسئله کاملاً عجیب و غریبی در روابط جمعیت‌شان با تاریخ، فرهنگ و مکان ایجاد می‌کند. سنگاپور یک ملت مهاجر است که در آن اکثریت مردم از نسل مهاجران استعماری سفید پوست نیستند بلکه مهاجران چینی هستند. سنگاپور دارای تاریخ فرهنگی و اقتصادی عمیقی

¹Zinzi December

نیست که به وسیله قدرت استعماری حذف شده باشد. زندگی در سنگاپور به عنوان دولت شهر مدرن ایالتی آغاز شده است، نماد فرهنگی آن، (مرلیون)^۱ است که ابتدا به وسیله هیئت مدیره توسعه توریسم سنگاپور ابداع شده است. سنگاپور، همان گونه که یک قطب جهانی است، برخلاف تصورات عمومی از دولت-شهر جزیره‌ای، یک فضای موقتی و مشروط است. فضای جریان، هم یک فضای جغرافیایی و هم جزیره افسانه‌ای، یک دولت شهری که در آن نویسندگان باید به صورت مختلفی با رژیم متولی یک دولت یک حزبی رقابت کنند. یکنواختی قومی شهر، سنت آنها از اطاعت و ستایش بزرگترها، حرکت آنها پیرامون ساختار دولت را بسیار ظریف، نامحسوس و مرموزتر کرده و به طور همزمان ترس دولت از مخالفت را خیلی شدید ساخته است. با این حال، این جریان حداقل در دو سطح، اتفاق می‌افتد، یک سطح اقتصاد جهانی است، سطحی که هرگز زمین را لمس نمی‌کند و دیگری سطح مکان که سطح مردم است (همان منبع).

شهر فراملی قطب جهانی است، مرکز اقتصادی و قضایی است که با پدیده " فراملت " تفاوت بسیار دارد، زیرا طبق نظر "دیر لینک"^۲ در شهرهای فراملی، مشارکت مؤثر به نخبه‌ها محدود است. ولی در سنگاپور این محدودیت وجود ندارد. در سنگاپور بیش از هر شهر پسااستعماری دیگر، تفاوت بالقوه‌ای بین فراملی^۳ و فراملت^۴ مشاهده می‌شود. این ادعا با سخنرانی نخست وزیر سنگاپور^۵، در سال ۱۹۹۹ در روز ملی سنگاپور تأیید می‌شود (Ashcroft, 2016):

«یک گروه هست که من آن را "جهان وطنی‌ها" می‌نامم زیرا نگاه آنها بین‌المللی است، آنها انگلیسی صحبت می‌کنند اما دوزبانه‌اند، آنها برای بازار جهانی کالا و خدمات تولید می‌کنند. گروه دیگر، منطقه مرکزی‌ها، آنها زندگی خود را در داخل کشور می‌گذرانند، جهت‌گیری و علاقه آنها محلی است نه بین‌المللی و مهارت آنها خارج از سنگاپور قابل عرضه در بازار نیست، آنها به زبان سینگلیش^۶ صحبت می‌کنند.»

ولی تفاوت بیشتری هم وجود دارد که به وسیله رقابت بین حکومت سرکوب کننده و حرکت سیال مردمی که توسط آن حکومت اداره می‌شود، مشخص می‌گردد. این جالب است زیرا خطوط سیاسی در بمبئی و ژوهانسبورگ نسبت به سنگاپور واقعاً کمتر سرکوب کننده است، به رغم آن که شهر خیلی پیشرفته و مدرنی به نظر می‌رسد.

^۱Merlion

^۲Dirlink

^۳Transnational

^۴Trasnation

^۵Gog Chok Tong

^۶Singlish

مردم در فضای یکنواخت "فراملت" نمی‌تواند از اثرات دولت و پیوند آن با اقتصاد جهانی طفره برود اعم از اینکه آیا در آن مشارکت دارند یا خیر، اما آنان گفتمان مخالفت خود را به صورت نامحسوس و زیرزمینی عملی می‌سازند، مسئله‌ای که در زبان و مخصوصاً زبان نخبگان جهان وطنی، زبان استعمارگران دیده می‌شود.

روابط خصمانه با زبان استعمار، جنبه شناخته شده تحلیل فرهنگ استعماری است. در سنگاپور، بسیاری افراد تحت فشارند که انگلیسی بیاموزند، افراد تحت استعمار در سراسر امپراطوری، زبان را در ارائه خدمات خود منظور کرده و تغییر داده‌اند. در حالی که این روابط معمولاً بین انگلیسی و زبان مادری است، در سنگاپور ادبیات و زبانی قابل مشاهده است که باید کار دوگانه‌ای انجام دهد: ایجاد هویت در رابطه با دو قدرتمند، انگلیسی و زبان رسمی جمهوری خلق چین که هیچ یک از آنها ممکن است زبان مادری نباشد. از این رو، وضعیت نادری از یک زبان جهانی دیده می‌شود، انگلیسی و تحولات آن در مخالفت به سیاست‌های زبان متولیان دولت شکل می‌گیرد. این ادبیات برخی از تنش‌های ویژه را در این شهر-ناحیه بازی می‌کنند، چون آن بین دو زبان جهانی با بیشترین شمار صحبت کننده جای گرفته که به نوبه خود عامل تنش بین مردم شدیداً در حال رشد چینی و موقعیت‌های خاص شهر به عنوان فضای فراملی است. سنگاپور، ادبیاتی در انگلیسی مبتنی بر دیالکتیک بین سیاست زبانی متمرکز بالا به پایین و اصطلاحات متداول هویت فرهنگی ایجاد کرده است. به نوبه خود، این هویت فرهنگی مثل همه وضعیت‌های پسا استعماری به طور متنوعی ترکیبی، چند گونه و قابل تغییر است (Ashcroft, 2016).

زبان انگلیسی یک مقر دوسو گرای مقاومت را اشغال کرده است که به وسیله ظهور و نمایش سینگلیش نشان داده می‌شود. در یک شهر-ناحیه، جایی که شعار "انگلیسی برای کارکرد پذیری - سودمندی، زبان مادری برای فرهنگ و ارزش‌ها" به طور مداومی تکرار می‌شود، سینگلیش دارای نقش مخربی است و حکومت در طول چهار دهه در جنگ علیه آن بوده است. سینگلیش وصله دوزی لهجه‌های سنگاپوری شامل انگلیسی، مالایا، ماندارین، تامیل، بنگالی و چند لهجه محلی دیگر است (Li Sui, 2016)؛ نظیر اکثر خراب‌کاری‌ها، سینگلیش با دیدی از امکانات مقاومت در برابر دولت ایجاد شده است؛ سینگلیش نه تنها یک رقیب انگلیسی استاندارد است، بلکه آزار دهنده‌ای برای متولیان دولت بوده است که کاملاً رهنمود خاصی درباره زبان دارد. همان گونه که در بسیاری اشعار سنگاپوری آمده است: سینگلیش، انگلیسی بد نیست بلکه زبانی با منطق خاص خودش است که داری ریتم و آوای خاص خودش است (Ashcroft, 2016).

اهمیت سینگلیش در ادبیات، عبارت از سهولت و ظرافت آن به عنوان یک رسانه منتقد اجتماعی است؛ کتیبه‌ای از فرم محاوره به رسمیت شناختن ضمنی مبارزه قدرت چندبعدی بوده که ممکن است در یک زبان اتفاق بیفتد؛ یک ستیز که از ظرافت آن در یک جامعه شدیداً حساس به انتقاد سیاسی سود می‌برد، اما همزمان آن راهی را نشان می‌دهد که زبان و به طور ضمنی سیاست‌های زبانی دولت، تقسیمات گروهی را تسهیل می‌کند. سینگلیش خود را به عنوان حریف و ضد ساختار دولت و همینطور ساختار زبان استاندارد می‌داند که دولت به عنوان ضرورت برای اقتصاد کامیاب درخواست می‌کرد، ایجاد کرده است.

۶) نتیجه‌گیری

سه فرم متفاوت فضای اجتماعی و فضای سوم سه شهر-ناحیه بمبئی، ژوهانسبورگ و سنگاپور نشان می‌دهد که شهروندان می‌توانند ساختارها را در راستای تضعیف، رفع و حذف محدودیت‌های تحمیلی جهت‌دهی کنند. فضای سوم، جهان زندگی ذهنی و واقعی تجربیات، حرکت فراملت را شکل می‌دهد. در بمبئی این فضا خود را به صورت انتخاب یا ترکیب اختلاط^۱، در ژوهانسبورگ در غالب فضای زیرزمینی و در سنگاپور با ترمز زبانی نشان می‌دهد. از طریق فضای سوم، شهروندان امیال و خواست دولت‌ها را دور می‌زنند و منبع جنبشی موسوم به فراملت هستند، به ویژه در جایی که رقابت آشکار با خواست قدرت حاکم به دلایل مختلف اجتماعی، اقتصادی و سیاسی میسر نباشد. این است که بخت ساختارهای حاکم غیرمشارکتی کم یار است زیرا مخالفت غیرملموس شهروندان، دستیابی به سرمایه اجتماعی لازم برای پایداری را با مشکل مواجه می‌سازد. نمونه‌های تاریخی فراوانی در این زمینه وجود دارد (عظیمی آرانی، ۱۳۸۴: ۵۱). به همین دلیل به‌رغم برپایی حصارهای مرزی بی‌شمار، روند بی‌ثبات‌سازی عمیق و بی‌سابقه قدرت بی‌چون و چرای دولت - ملت تخفیف نمی‌یابد.

تشکر و قدردانی

نگارنده در تدوین این مقاله مدیون زحمات پروفسور بیل اشکرافت، استاد دانشگاه NSW استرالیا است. ایشان در فرصتی که طی کنفرانس تابستان ۲۰۱۶ در اسپانیا دست داد، ضمن تشریح برخی مفاهیم و در اختیار گذاشتن دست نوشته‌های خود، برخی منابع مورد استفاده در این مقاله را در اختیار اینجانب قرار داد که از مساعدت‌های ایشان کمال تشکر را دارد.

¹ Chantification

۷ منابع

- بهفروز، فاطمه، (۱۳۷۰)، بررسی‌های ادراک محیطی و رفتار در قلمرو مطالعات جغرافیای رفتاری، *جغرافیای انسانی معاصر*، فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، شماره ۲۰.
- ترکمه، آیدین، (۱۳۹۳)، درآمدی بر تولید فضای هانری لوفر، تهران، نشر تیسرا.
- دولفوس، اولیویه، (۱۳۶۹)، *فضای جغرافیایی*، ترجمه سیروس سهامی، مشهد، نشر نیکا.
- ژیلینتس، آندژی، (۱۳۹۳)، *فضا و نظریه اجتماعی*، ترجمه محمود شورچه، تهران، مدیران امروز.
- سعیدی، عباس، (۱۳۹۳)، *یکپارچگی فضایی در فرایند توسعه پایدار با تاکید بر منظومه‌های روستایی*، سخنرانی در دانشگاه خوارزمی.
- شکوئی، حسین، (۱۳۷۵)، *اندیشه‌های نو در فلسفه جغرافیا*، جلد اول، تهران، سازمان جغرافیایی و کارتوگرافی گیتا شنا سی.
- صادقی، مجتبی؛ جوان، جعفر؛ رهنما، محمد رحیم، (۱۳۹۴)، *فضای جغرافیایی چیست؟ درنگی بر سرشت فضای جغرافیایی*، از چشم انداز پدیدار شناسی هرمنوتیک، مطالعات جغرافیایی مناطق خشک، سال پنجم، شماره نوزدهم، بهار، ۱۳۹۴، ۱۲-۲۸.
- عظیمی آرانی، حسین، *کارکردهای نظام سیاسی در فرآیند توسعه*، گردآوری جهاد دانشگاهی دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران، تهران، سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور.
- علیجانی، بهلول، (۱۳۹۴)، *تحلیل فضایی*، نشریه تحلیل فضایی مخاطرات محیطی، سال دوم، شماره ۳، ۱-۱۴.
- فرید، یدالله، (۱۳۷۹)، *شناخت شناسی و مبانی جغرافیای انسانی*، اهر، دانشگاه آزاد اسلامی.
- لوفر، هانری، (۱۳۹۴)، *فضا، تفاوت، زندگی روزمره*، خوانش هانری لوفر، ترجمه افشین خاکباز، محمد فاضلی، تهران، نشر تیسرا.
- Atkinson, R (1996). **Review on Third space: Journeys to Los Angeles and Other Real-and-Imagined Places** (Electronic Version), http://findarticles.com/p/articles/mi_qa3780/is_199804/ai_n8796807/
- Ashcroft. Bill, (2016). **Translation and the city**, a draft copy presented at the international IAFOR international conference on the city, July 16-18 2016, Barcelona, Spain.
- Norozi, Abbas and Messer, Sebastian, (2012). **Feral City: a Dystopia**, Built and Natural Environment Research Papers, Vol. 5 No. 1, 19-20
- Beukes, Lauren (2010). **Zoo City**, Jacana Media, South Africa.
- Davoudi, S) .2008). **Conceptions of the city- region: a critical review**. Urban design and planning, XX Issue DPX DPX, 1-11.
- Hassner. Ron & Wittenberg. Jason. (2009). **Barriers to Entry: Who Build Fortified Boundaries and Are they Likely to work?** , Paper prepared for presentation at the annual meeting of the American political science association, Toronto, Canada, September 3-6 2009. UC Berkeley.
- Jensen, Jurgen, (2004). **"Plural societies and transnational social space-modern African complexities"**, social spaces of African societies, Jurgen osenbrugge, Mechthild Reh, LIT VERLAG Munster.

- Li Sui, Gwee (2016). Do you speak Singlish? New York Time May 13 2016.
- Marx.K & Engels, F. (2004). **The German ideology, part one**, edited and with introduction by C.J. Arthur, international publishers, New York.
- Moles, Kate. (2008). **A Walk in Third space: Place, Methods and Walking**, Sociological Research Online 13(4)2, Cardiff University, p.1-17.
- Nayar,Pramod k, 2010,**postcolonialism a guide for the perplexed**, British Library cataloguing-in-publication data.
- Soja. Edward.W. (1996).**Third space**, Journey to Los Angeles and other real and imagined places, first published, Blackwell Publishers, Cambridge, Massachusetts. USA.
- Zadok, Rachel, (2013).**Sister-Sister**, Kwela books, Cape Town. 316p.